

توهم قیام اجباری در سایه جنگ نظامی و اقتصادی

روایت یک شکست وقتی بمباران هم نتوانست مردم را علیه ایران قرار دهد

برنامه‌ای که قرار بود با تحریم، اعتراض، شورش و در نهایت حمله نظامی، حکومت ایران را از درون فروپاشاند

اکنون با یک پرسش اساسی روبه‌روست: چرا جامعه ایران برخلاف انتظار طراحان جنگ، در برابر حمله خارجی به سمت فروپاشی حرکت نکرد؟!

جنگ‌ها فقط در آسمان و روی زمین اتفاق نمی‌افتند؛ بخشی از آنها در ذهن ملت‌ها و در محاسبه اراده اجتماعی شکل می‌گیرد.

اگر تحولات ماه‌های اخیر را در کنار یکدیگر قرار دهیم، می‌توان یک خط راهبردی مشخص را مشاهده کرد: فشار اقتصادی برای ایجاد نارضایتی، نارضایتی برای تولید اعتراض، اعتراض برای تبدیل شدن

گزارش

سجاد آذری

امید اصلی دشمنان

برای فهم روند جنگ باید یک اشتباه رایج را کنار گذاشت. تصور اینکه هدف آمریکا و صهیونیست‌ها صرفاً نابودی برخی تأسیسات یا تضعیف توان نظامی ایران است. حتی اگر چنین اهدافی بخشی از برنامه نظامی باشند، در سطح سیاسی مسئله بزرگ‌تری وجود دارد و آن تغییر رفتار و ساختار قدرت در ایران است. ایران کشوری بزرگ، دارای جمعیتی قابل توجه، منابع انرژی گسترده، موقعیت ژئوپلیتیکی استثنایی و ظرفیت نظامی قابل توجه است. بنابراین تغییر بنیادین در ساختار سیاسی آن صرفاً با حمله به چند مرکز نظامی امکان پذیر نیست.

برای تغییر یک نظام سیاسی، یکی از راه‌های کم‌هزینه‌تر برای قدرت خارجی این است که جامعه هدف خود به عامل تغییر تبدیل شود مخصوصاً وقتی که آن قدرت خارجی به این نتیجه رسیده است که نظام سیاسی کشور مذکور قرار نیست در وضعیت عادی از طریق فشار نظامی فرو بپاشد اینجاست که «فروپاشی از درون» اهمیت پیدا می‌کند. در چنین الگویی، قدرت خارجی الزاماً نباید تمام کشور را اشغال کند. کافی است شرایطی ایجاد شود که حکومت از درون تضعیف شود، مشروعیت و توان کنترل خود را از دست بدهد، نهادهای امنیتی و نظامی دچار شکاف شوند و بخش قابل توجهی از جامعه در برابر ساختار سیاسی قرار گیرد. در این صورت، نیروی خارجی می‌تواند از بیرون فقط فشار وارد کند و منتظر بماند که تغییر از داخل اتفاق بیفتد. بنابراین مسئله اصلی جنگ، فقط موشک و جنگنده نیست؛ مسئله اصلی «اراده اجتماعی» است.

گام اول، خرد کردن اقتصاد

سال‌ها تحریم اقتصادی علیه ایران با یک منطق مشخص دنبال شده است که شامل کاهش درآمد‌های دولت، محدود کردن تجارت خارجی، دشوار کردن فروش نفت، کاهش سرمایه‌گذاری و ایجاد فشار بر معیشت مردم است.

واضح است که تحریم به خودی خود نمی‌تواند یک حکومت را سرنگون کند اما می‌تواند نارضایتی اجتماعی ایجاد کند. همین موضوع سال‌هاست در ادبیات سیاست خارجی آمریکا نیز مورد بحث قرار گرفته است. گزارش‌های پژوهشی کنگره آمریکا درباره تحریم‌های ایران بارها این سؤال را بررسی کرده‌اند که آیا فشار اقتصادی قادر است ناآرامی داخلی و تغییر سیاسی ایجاد کند یا خیر. در هر صورت تجربه نشان داده، رابطه میان فشار اقتصادی و فروپاشی سیاسی به هیچ وجه مکانیکی نیست. جامعه ناراضی الزاماً جامعه شورش‌ی نیست. یک شهروند ممکن است از تورم ناراضی باشد اما خواهان جنگ نباشد. ممکن است از عملکرد دولت انتقاد کند اما با تحریم خارجی مخالفت کند. ممکن است خواهان اصلاحات باشد اما فروپاشی ساختار سیاسی و امنیتی کشور را خطرناک بداند. این تفاوت بسیار مهم است. زیرا راهبرد فروپاشی از درون بر یک فرض ساده نباشه است هرچه زندگی مردم سخت‌تر شود، فاصله آنان با حکومت بیشتر و آماجگی آنان برای شورش بیشتر می‌شود اما جامعه انسانی ماشین حساب نیست. گاهی فشار خارجی به جای آنکه حکومت و مردم را از یکدیگر جدا کند، دشمن خارجی را به عامل اصلی نارضایتی تبدیل می‌کند.

تبدیل اعتراض به شورش

وقتی فشار اقتصادی نتوانست به نتیجه نهایی مورد انتظار دشمنان منجر شود، مسئله اعتراضات اهمیت بیشتری پیدا کرد. در دی‌ماه، اعتراض‌هایی با زمینه اقتصادی و اجتماعی در کشور شکل گرفت و در ادامه با تشویق و حمایت سیا و موساد بخش‌هایی از این اعتراضات اقتصادی به شورش‌های خیابانی تبدیل شد که بار رفتار وحشیانه در خصوص نیروهای حافظ امنیت و حتی حمله به مراکز نظامی همراه بود.

اینها باید میان دو موضوع تفاوت قائل شد. اعتراض اجتماعی یک پدیده طبیعی در هر جامعه است اما تبدیل اعتراض به پروژه تغییر حکومت مسئله دیگری است. ممکن است مردم واقعاً نسبت به گرانی، ناکارآمدی یا سیاست‌های اقتصادی اعتراض داشته باشند، مسئله‌ای که هیچ جامعه‌ای از این مسائل مصون نیست اما میان این نارضایتی و پذیرش پروژه‌ای که پایان آن می‌تواند جنگ داخلی یا تجزیه کشور باشد، فاصله بسیار زیادی وجود دارد. در همین نقطه، راهبرد فشار خارجی با یک مشکل جدی روبه‌رو شد.

اعتراض خیابانی زمانی می‌تواند به فروپاشی سیاسی منجر شود که چند شرط هم‌زمان اتفاق بیفتد یعنی هم‌زمان ساختار سیاسی دچار شکاف شود، نیروهای نظامی و امنیتی دچار ریزش گسترده شوند، اعتصاب‌های فراگیر شکل بگیرد، مدیریت کشور مختل شود و نهایتاً حکومت توان اعمال اقتدار را از دست بدهد. اگر این زنجیره کامل نشود، اعتراض لزوماً به تغییر حکومت منجر نخواهد شد. به همین دلیل است که در پروژه‌های تغییر نظام، مسئله سازماندهی و توان ایجاد شکاف در ساختار قدرت اهمیت ویژه‌ای دارد اما وقتی این مسیر نیز نتیجه مطلوب را نداد، دشمنان وارد مرحله بعدی شدند.

از اعتراض به شورش مسلحانه

با تمرکزشن نبودن اعتراض‌ها در روزها قبل از ۱۸ دی‌ماه در ادامه، در فضای سیاسی و رسانه‌ای خارج از ایران، ادبیات مربوط

به سازماندهی، آموزش و حمایت از مخالفان و گروه‌های برانداز افزایش یافت. نظام جمهوری اسلامی ایران طی این سال‌ها نشان داده اعتراض‌های فقط تا تغییر رفتار از حمایت گروه‌های مردمی بر خوردار است و وقتی مسئله به نظام نزدیک می‌شود دیگر این مردم نیستند که از آن را ادامه می‌دهند و گروه‌های معاند هستند که تلاش دارند روی اعتراض‌های اقتصادی یا سیاسی مردم سوار شوند.

در طی این سال‌های دشمنان داخلی و خارجی به این نتیجه رسیده‌اند که فروپاشی حکومت انقلابی ایران تنها با اعتراض خیابانی انجام نخواهد شد و به همین دلیل امیدوار بودند اعتراض به همراه خشونت و وحشیانه منجر شود حکومت دیگر قادر به کنترل آن نباشد و دقیقاً در همین نقطه است که مرز میان اعتراض و شورش اهمیت پیدا می‌کند. وقتی اعتراض از مطالبه اقتصادی و سیاسی عبور کرده و به حمله به نیروهای نظامی، آتش‌زدن زیرساخت‌ها، تخریب اموال عمومی و خشونت سازمان یافته برسد، دیگر نمی‌توان آن را صرفاً با مفهوم اعتراض مدنی توضیح داد اما حتی این مرحله نیز برای فروپاشی کافی نبود و ساختار سیاسی ایران باقی ماند، نهادهای نظامی و امنیتی از هم نپاشیدند و مهم‌تر از همه، جامعه ایران وارد یک جنگ داخلی فراگیر نشد در نتیجه، امید به انفجار از درون با مانع مواجه شد. یعنی فرزند شاه مخلوع عده‌ای را فریب داد تا به تصور اینکه مردم و نیروهای نظامی پشت جمهوری اسلامی ایران را خالی کرده‌اند و بدون مقاومت جدی نظام سرنگون می‌شود عده‌ای آشوبگر فریب خورده تشویق شدند به مراکز نظامی که همه جای دنیا خط قرمز محسوب می‌شود حمله کنند با امید

اینکه با مقاومت جدی روبه‌رو نمی‌شوند ولی این مشخص است که این خیال با حضور مردم در کنار نیروهای نظامی به تغییر حکومت منجر نشد.

وقتی بمباران باید کاری را انجام دهد که شورش مسلحانه نتوانست

دشمنان آمریکایی و صهیونیستی که باوجود حمایت همه جانبه از انواع وطن‌فروشان داخلی خود حتی از طریق شورش مسلحانه نیز نتوانستند به هدف یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و تجزیه کشور بر سند به امید اینکه این شورش‌ها توانسته توان داخلی نیروهای مسلح ایران را تضعیف کرده و مردم را ناامید از کشور کند وارد مرحله بعدی یعنی مداخله مستقیم نظامی شدند.

منطق دشمنان این بود که اگر جامعه ایران خود به تنهایی حکومت را تغییر ندهد، شاید حمله نظامی خارجی بتواند شرایطی را ایجاد کند که این اتفاق رخ دهد. این منطق، هرچند ممکن است در محاسبات نظامی جذاب به نظر برسد اما یک مشکل اساسی دارد و آن این است که حمله خارجی همیشه جامعه را علیه حکومت قرار نمی‌دهد بلکه گاهی جامعه را علیه مهاجم متحد می‌کند. این همان نقطه‌ای است که مسئله ملی‌گرایی وارد معادله می‌شود.

ممکن است حتی مردم از حکومتی ناراضی باشند، اما وقتی موشک خارجی سر شهر آنها فرود می‌آید، مسئله فوری آنان دیگر فقط عملکرد دولت نیست. مسئله می‌تواند تبدیل شود به خانه من، شهر من، کشور من، مرزهای من و خانواده من و اینجاست که محاسبه فروپاشی می‌تواند، نتیجه معکوس بدهد.

جمع‌بندی

حکومت را در سایه مسئله بزرگ‌تر ایران قرار دهد و اگر چنین شود، آنچه قرار بود موتور فروپاشی باشد، می‌تواند به موتور همبستگی تبدیل شود. در آن صورت، شکست اصلی نه شکست یک عملیات نظامی، نه شکست یک تحریم و نه شکست یک موج رسانه‌ای، بلکه شکست یک تصور بنیادی است و آن این تصور است که می‌توان مردم یک کشور را آنقدر تحت‌فشار قرار داد تا برای نجات خود، کشورشان را به دست نیروی خارجی بسپارند. تاریخ بارها نشان داده است، حتی ممکن است مردم علیه حکومت‌های خود اعتراض کنند اما وقتی احساس کنند سرزمین‌شان در معرض اشغال، نابودی یا تجزیه قرار گرفته است، معادله تغییر می‌کند. آن روز دیگر سؤال این نیست که آیا از حکومت راضی هستیم؟ سؤال این است که آیا اجازه می‌دهیم دیگران سرنوشت ایران را تعیین کنند؟ و شاید این همان نقطه‌ای باشد که تمام نقشه‌های فروپاشی از درون را با بزرگ‌ترین مانع خود روبه‌رو می‌کند و آن اینکه حتی ممکن است بخشی از مردم بر سر شیوه حکومت‌داری اختلاف داشته باشند، اما بر سر ایران نه.



مردم ناراضی الزاماً دشمن ایران نیستند

یکی از بزرگ‌ترین خطاهای تحلیلی درباره جامعه ایران این است که نارضایتی بخشی از جامعه از حکومت با همراهی آنها با دشمن خارجی یکی فرض شود. این دو نه‌تنها یکی نیستند، بلکه می‌توانند دقیقاً در دو جهت متفاوت حرکت کنند. یک ایرانی می‌تواند با سیاست‌های اقتصادی دولت مخالف باشد و هم‌زمان مخالف تحریم آمریکا باشد. می‌تواند منتقد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد و در عین حال با حمله صهیونیست‌ها به ایران مخالفت کند. می‌تواند خواهان تغییرات سیاسی باشد و در عین حال از تجزیه کشور وحشت داشته‌باشد. می‌تواند جمهوری‌اسلامی را قبول نداشته‌باشد اما اشغال ایران را هم نپذیرد. این واقعیت ساده‌ای است که بسیاری از تحلیل‌های سیاسی در خارج از ایران نادیده می‌گیرند.

ایران برای بسیاری از ایرانیان بزرگ‌تر از هر حکومت و دولت است، حکومت‌ها تغییر می‌کنند، دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، رئیس‌جمهورها عوض می‌شوند اما سرزمین، تاریخ، خانواده و هویت ملی به این سادگی جایگزین نمی‌شود.

ایران کشوری متکثر است، اقوام، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب

مختلف در آن زندگی می‌کنند اما تنوع قومی الزاماً به معنای

آماجگی برای تجزیه نیست. اتفاقاً وقتی تمامیت ارضی کشور در

معرض تهدید قرار می‌گیرد، همین تفاوت‌ها می‌تواند زیر چتر

هویت بزرگ‌تر یعنی ایرانی بودن قرار گیرد.

واقعاً، تهدید خارجی می‌تواند یک پیامد معکوس داشته باشد

و هر چه تهدید تجزیه جدی‌تر شود، اهمیت تمامیت ارضی نیز

برای بخش‌هایی از جامعه بیشتر می‌شود.

سؤال معنادار ترامپ

در این میان، شاید یکی از مهم‌ترین جملات سیاسی اخیر دونالد ترامپ باشد این سؤال بود که «مردم ایران چه زمانی قرار است قیام کنند و مبارزه کنند؟» این جمله را می‌توان از چند زاویه تحلیل کرد.

اول اینکه نشان می‌دهد، واشینگتن همچنان انتظار دارد فشار خارجی با یک واکنش داخلی همراه شود. از سوی دیگر نشان می‌دهد، جنگ از نگاه ترامپ صرفاً نبرد میان دو دولت نیست؛ او برای مردم ایران نیز نقشی در معادله سیاسی جنگ قائل است. و مهم‌تر از همه، این سؤال نشان می‌دهد، اتفاقی که قرار بود بخشی از معادله جنگ باشد، هنوز رخ نداده است. اگر جامعه ایران به‌طور خودکار پس از حمله خارجی علیه حکومت قیام می‌کرد، دیگر نیازی به پرسیدن این سؤال نبود؛ یعنی خود قیام باید پاسخ سؤال می‌بود. البته وقتی رئیس‌جمهور آمریکا مجبور می‌شود از مردم ایران بپرسد «چه زمانی قیام می‌کنید؟»، معنای دیگری نیز می‌توان از آن برداشت کرد و آن اینکه انتظار برای فعال شدن عامل داخلی هنوز ادامه دارد.

اینجا یک تناقضی سیاسی آشکار شکل می‌گیرد. قدرت خارجی می‌گوید برای مردم ایران می‌جنگد اما هم‌زمان از همان مردم می‌خواهد علیه حکومت خود قیام کنند این سؤال مطرح می‌شود که اگر مردم ایران هدف جنگ هستند، چرا باید آنان هزینه اصلی جنگ را بپردازند؟ و اگر هدف واقعاً کمک به مردم است، چرا اقتصاد آنها باید زیر فشار قرار گیرد؟ چرا زیرساخت‌های آنها باید آسیب ببینند؟ چرا باید در معرض ناامنی و بی‌ثباتی قرار گیرند؟ و چرا در نهایت از آنان انتظار می‌رود در میانه همین شرایط، علیه حکومت خود وارد شورش شوند؟ اینجاست که مفهوم «نجات» می‌تواند جای خود را به مفهوم دیگری بدهد و آن استفاده سیاسی از مردم برای تغییر حکومت است. در این روایت، مردم دیگر فقط موضوع سیاست خارجی نیستند؛ آنها به ابزار تحقق هدف سیاسی تبدیل می‌شوند.

تهدید به بمب هسته‌ای

امریکا و اسرائیل این روزها بیش از هر زمان دیگری از رفتار ایرانیان سرخورده‌اند. آنها که انتظار داشتند هم‌زمان با دخالت خارجی، کودتا و شورش قربانات برانداز، سلطنت‌طلب، منافق و تجزیه‌طلب موجب شود کشور از شرق، غرب، جنوب و شمال تجزیه‌شود و نظام جمهوری اسلامی ایران فروپاشد از مقاومت ایرانیان به حیرت و رسیده‌اند و حتی رئیس‌جمهور ترورست آمریکا نیز نمی‌تواند حیرت خود از این مقاومت ایرانیان را مخفی کند در این میان دیگر مرزها فرو می‌ریزد و در حالی که غرب همیشه تلاش داشته تا تهدید به بمباران هسته‌ای را موضوعی غیرواقعی را به ملت‌های دنیا جلوه دهد حتی از این نوع تهدید برای شکستن مقاومت مردم ایران نیز فروگذار نکرده است.

درحالی که براندازان به عنوان مسزودران ایالات‌متحده و کل غرب همواره خواستار افزایش شدید فشار نظامی علیه ایران بوده و هستند به نظر می‌رسد این بار دستور صریح‌تری برای ایجاد رعب بین مردم ایران دریافت کرده‌اند و براین اساس است که یاسمین پهلوی، همسر فرزند شاه مخلوع طی پستی در شبکه‌های اجتماعی عکسی از مقایسه زاین و کوبا گذاشته بود که وضعیت زاین را بعد از بمباران اتمی از سوی آمریکا و بهتر از کوبایی پس از انقلاب کمونیستی نشان می‌داد تا تلویحا برای ایران نیز درخواست بمباران اتمی از سوی آمریکا به منظور پایان نظام جمهوری‌اسلامی ایران داشته‌باشد و به نوعی حتی بمباران اتمی که خط قرمز شدید بین‌المللی هست را نیز تجویز می‌کند. فارغ از تلاش‌های غریبه‌ها و مرزوران آنها برای ایجاد رعب در میان مردم مقاوم ایران تا در نتیجه آن تن به ذلت تسلیم بدهند باز هم یک مسئله اساسی همچنان پابرجاست و آن منطق ادعای حمله برای آزاد کردن مردم با تهدید به حمله‌ای است که قربانی اصلی آن همان مردم خواهند بود و این مسئله با یک تناقض بنیادی مواجه است. هیچ بمب هسته‌ای میان حکومت و ملت دیوار نمی‌کشد و بنابراین هر چه ادبیات جنگ به سمت تهدیدهای شدیدتر حرکت کند، این سؤال جدی‌تر می‌شود آیا هدف واقعاً نجات مردم است یا تغییر حکومت و دستیابی به منابع ایران به هر قیمت؟

تجربری که دست‌کم گرفته شد

شاید بتوان گفت مهم‌ترین تجربی که در محاسبات فروپاشی از درون کمتر دیده شده، ملی‌گرایی ایرانی است. ملی‌گرایی در ایران لزوماً به معنای حمایت از یک دولت خاص نیست، یک ایرانی می‌تواند منتقد حکومت باشد و در عین حال وطن‌دوست باشد. می‌تواند با یک سیاست مخالف باشد و در برابر حمله خارجی بایستد. می‌تواند خواهان اصلاحات اساسی باشد اما نخواهد کشورش به سوره، لیبی یا عراق دیگری تبدیل شود. این مسئله برای طراح‌ی هر پروژه تغییر رژیم بسیار مهم است. زیرا اگر جامعه احساس کند میان تغییر حکومت و نجات کشور باید یکی را انتخاب کند، واکنش آن قابل پیش‌بینی نیست. اما اگر احساس کند حمله خارجی موجودیت کشور را تهدید می‌کند، اولویت‌ها می‌تواند به‌سرعت تغییر کند.

شاید مهم‌ترین درس سیاسی جنگ این باشد که بمباران می‌تواند زیرساخت را نابود کند اما الزاماً اراده سیاسی را نمی‌سازد. موشک می‌تواند ساختمان را تخریب کند اما نمی‌تواند به مردم دستور دهد چه احساسی داشته باشند. تحریم می‌تواند اقتصاد را تحت‌فشار قرار دهد؛ اما نمی‌تواند تعیین کند مردم چه کسی را دشمن اصلی بدانند. جنگ می‌تواند حکومت را تضعیف کند اما نمی‌تواند تضمین کند که جامعه پس از تضعیف حکومت به سمت نیروی خارجی خواهد رفت و حتی ممکن است نتیجه کاملاً معکوس باشد. یعنی حمله خارجی می‌تواند حکومت و ملت را در برابر مهاجم خارجی به یکدیگر نزدیک کند و این همان پارادوکسی است که پروژه فروپاشی از درون را با مشکل مواجه می‌کند. برای فروپاشی یک حکومت از درون، باید مردم را از حکومت جدا کرد اما حمله خارجی ممکن است مردم را نه‌از حکومت، بلکه از مهاجم خارجی متنفر کند.